



ارگان مرکزی

حزب کمونیست افغانستان

برای انقلاب کردن بحزب انقلابی احتیاج است. بدون یک حزب انقلابی، بدون حزب انقلابی ای که براساس تئوری انقلابی مارکسیزم-لنینیسم-مائویسم و به سبک انقلابی مارکسیستی-لنینیستی-مائویستی پایه گذاری شده باشد، نمی توان طبقه کارگر و توده های وسیع مردم را برای غلبه بر امپریالیسم و سگهای زنجیری اش رهبری کرد. (مائوتسه دون)

سال 1379

ماه جوزا

دوره دوم

بیست و سوم

شماره

چاره اساسی قحطی چیست ؟

قحطی خطرناکی میلیون ها نفر از ساکنین افغانستان را در معرض گرسنگی کامل قرار داده و هم اکنون مرگ و میر ناشی از این امر در میان اهالی آغاز گردیده است. ابعاد فاجعه واقعا خطرناک است. کشت للمی در مناطق وسیعی از کشور اصلا صورت نگرفته است و در مناطق معینی که للمی کاری به عمل آمده، بعد از کاشت تقریبا بصورت کامل از میان رفته است. کشت آبی به شدت زیان دیده و پیش بینی می شود که مجموع حاصلات غله آبی امسال صرفا یک سوم مجموع حاصلات معمولی سالانه خواهد بود. در نتیجه ضرورت واردات غله از خارج برای امسال به سطح بیشتر از 205 میلیون تن می رسد. علاوه از بخش زراعت، بخش مالداري نیز به شدت زیان دیده است. صد ها هزار راس بز و گوسفند و شتر مالداران کوچی از گرسنگی و تشنگی هلاک شده اند و مالداري اهالی ده نشین نیز در معرض تهدید فوق العاده قرار دارد.

حتی اگر نرخ غله (عمدتا گندم) در حد فعلی یعنی از قرار یک تن دوصد دالر باقی بماند. که در شرایط فعلی امکان آن بعید است، برای رفع احتیاج حد اقل غذایی اهالی یعنی صرف تامین نان خشک باید 500 میلیون دالر برای خرید غله وارداتی پرداخت گردد. این مبلغ به حساب افغانی یک رقم نجومی یعنی 40 000 000 000 000 (چهل هزار میلیارد) افغانی می شود. یعنی برای هر فردی از نفوس تقریبی 20 میلیونی فعلی ساکن در کشور مبلغی در حدود دو میلیون افغانی که برای هر خانواده پنج نفری تقریباً 400 000 افغانی می شود. این در حالی است که قدرت خرید مردم از قبل نیز به شدت پائین بود و وضعیت فعلی آنرا بصورت فوق العاده ای باز هم سقوط خواهد داد. به ویژه قدرت خرید اهالی روستایی را که بیشتر از 85 فیصد نفوس کشور را تشکیل می دهند. مستقیماً به زراعت و مالداري وابسته اند و اکثریت شان را دهاقین فقیر تشکیل می دهند. آیا درست است که این قحطی وحشتناک را صرفاً ناشی از خشکسالی بدانیم آنگونه که مرتجعین، از طالبان گرفته تا دارودسته مسعود و شاه سابق. و امپریالیست ها و محافل امپریالیستی. از امریکایی ها گرفته تا نهاد های وابسته به سازمان ملل. تبلیغ می نمایند؟ البته واضح است که خشکسالی شدیدی در کشور وجود دارد و خشک سالی نیز یک آفت طبیعی است، اما قحطی فعلی نه صرفاً ناشی از خشکسالی است و نه خشک سالی آفتی است که با توجه به سطح فعلی توان نسل بشر برای کنترل آن کاملاً غیر قابل علاج باشد.

چاره اساسی قحطی چیست ؟

زراعت و آبیاری افغانستان در اثر جنگ تجاوزکارانه سوسیال امپریالیست ها به شدت صدمه دید. بعد از خروج قوای شوروی از کشور و سقوط حکومت نجیب جنگ ارتجاعی خانمانسوز میان نیروهای اسلامی رقیب که تا حال ادامه دارد ، باعث شده که صدمات وارده تا حدود زیادی همچنان ترمیم نشده باقی بماند. علاوه بر اعمال سیاست ارتجاعی و شوونیستی تصفیه ملیتی توسط طالبان در مناطق معینی مثل شمالی ، بامیان ، مزار شریف و سایر مناطق سمت شمال ، منجر به نابودی کامل کشت و زراعت گردیده است . بطور خاص منطقه قطغن ، (تخار ، کندز و بغلان) که مهمترین منطقه زراعتی کشور بوده و به گدام غله افغانستان معروف بوده است ، از چند سال به این طرف به یکی از میدان های اصلی جنگ های ارتجاعی جاری تبدیل گردیده و این امر باعث شده است که حتی این منطقه نیز از لحاظ تولیدات زراعتی خود کفایتی را از دست بدهد و محتاج به خرید غله وارداتی باشد . علاوه بر رواج کشت تریاک یک افت غیر طبیعی دیگر است . تخمین زده می شود که مجموع زمین زیر کشت تریاک ساحه ای دارای ظرفیت بالقوه حاصلات مجموعی پنجصد هزار (500000) تن غله را در بر می گیرد . اینها عوامل مهمی در پیدایش قحطی فعلی در کشور محسوب می گردند .

اما خشکسالی نیز یک افت طبیعی مطلقا غیر قابل علاج نیست . توانمندی نسل بشر برای کنترل آفات طبیعی آنچنان ارتقاء یافته است که انسان ها را قادر می سازد صدمات و خسارات ناشی از آفات طبیعی مثل سیل ، زلزله ، توفان و خشکسالی را به نحو فوق العاده ای تقلیل دهند . اینکه هنوز در کره خاکی ما ، انسان ها و جوامع انسانی به نحو گسترده ای در مقابل این آفات صدمه پذیر هستند ، ناشی از سلطه مناسبات استثمار گرانه غیر انسانی یعنی سلطه مناسبات امپریالیستی بر جهان است که بخش اعظم جوامع انسانی را در فقر و ناتوانی و تحت حاکمیت مناسبات عقبمانده و ارتجاعی نگه داشته است .

افغانستان را بطور مشخص در نظر بگیریم . این کشور زمین های پهناور وسیع و منابع آبی فراوان در روی زمین و زیر زمین در اختیار دارد و اگر قادر باشد از آنها بصورت درست علمی و پلان شده استفاده نماید ، نه تنها از لحاظ غذایی خود کفا خواهد شد ، بلکه خواهد توانست در مقابله با خشکسالی های ادواری که هر چند سال یکبار پیش می آید ، نیز تدابیر عملی موثری اتخاذ نموده و تاثیرات زیان بار آنها کلا از میان ببرد و یا لا اقل بصورت فوق العاده ای کاهش دهد . اما تا زمانیکه نظام ارتجاعی و استثمار گرانه نیمه فیودالی ، نیمه مستعمراتی که تامین کننده منافع مشت قلیلی از فیودال ، کمپرادورهای مزدور امپریالیزم است ، بر کشور مسلط باشد ، چنین قدرتی بدست نخواهد آمد . برای بدست آوردن چنین قدرتی لازم است نظام ارتجاعی ، استثمار گرانه ، وابسته و عقب مانده موجود سرنگون گردیده و توده های مردم حاکم بر سرنوشت شان و سرنوشت کشور گردند . حاکمیت توده های مردم بر سرنوشت خود شان و سرنوشت کشور ، قبل از هر چیزی در کوتاه کردن دستان استثمار گرانه فیودال - کمپرادور ها بر زمین و منابع آبی کشور و در اختیار گرفتن آن توسط دستان بارور و مولد و امین دهقانان معنی و مفهوم پیدا می نماید . به عبارت دیگر به سرانجام رساندن انقلاب ارضی می تواند محور چاره سازی اساسی برای پاسخدهی مناسب به آفات طبیعی و اجتماعی باشد . وقتی سرزمین کشور به مفهوم واقعی کلمه به توده های زحمتکش آن تعلق بگیرد و دستان زحمتکش دهقانان با تمام قوت و توان شان با آب و خاک آن در هم آمیزد ، برکات خاک می جوشد و هر وجب آن به گنجینه ای مبدل می گردد . در غیر آن توده های مردم محکوم اند که در سال های بارانی در حالت بخور و نمیر زندگی کنند و در سالهای خشکسالی و بی باران از گرسنگی بمیرند و یا از خیرات و صدقات دشمنان شان یعنی مرتجعین و امپریالیست ها ارتزاق کنند و به زندگی فلاکت بار ادامه دهند . به پیش در راه کوتاه

کردن دستان نا امین ، نا مولد و خائن فیودال – کمپرادورها و اربابان مرتجع و امپریالیست شان از خاک و آب کشور !
به پیش در راه انقلاب ارضی !

ضرورت پیشبرد مبارزه قاطع علیه ارتداد و تسلیم طلبی

مشی توده بی به مفهوم پیوند با توده ها بمنظور بردن آگاهی انقلابی در میان آنها ، درک روحیات و خواست های مبارزاتی شان و تلاش در جهت ارتقای روز افزون سطح این مبارزات ، يك وجه بسیار مهم و اساسی مشی انقلابی پرولتری را تشکیل می دهد . فعالیت مبارزاتی توده بی در يك کشور نیمه مستعمره – نیمه فیودال ، که در مقاطع معینی حالت مستعمره ، نیمه فیودال را می تواند بخود بگیرد ، بصورت عمده همان فعالیت مبارزاتی ملی ، دموکراتیک یعنی فعالیت مبارزاتی منطبق با مرحله فعلی انقلاب که مرحله ملی – دموکراتیک انقلاب است ، می باشد . اما انقلابیون پرولتری مکلف اند با درفش مستقل خود در این مبارزات سهم بگیرند و برای به پیروزی رساندن قاطع و کامل آن ، با تمام کوشش و توانشان سعی نمایند رهبری سیاسی پرولتری را بر این مبارزات تامین نمایند.

ضرورت تامین رهبری پرولتری بر مبارزات ملی – دموکراتیک از این حقیقت ناشی می گردد که در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری بجز پرولتاریا هیچ طبقه دیگری قادر نیست مبارزه بخاطر تامین آزادی ملی و دموکراسی ساختن جامعه را تا به آخر پیش ببرد . تجربه نشان داده است مادامیکه غیر از پرولتاریا هر طبقه دیگری چون خرده بورژوازی یا بورژوازی متوسط رهبری این مبارزات را بدست گرفته است . این مبارزات به فرجام نهایی نرسیده . کار سرنگونی ارتجاع و امپریالیزم نیمه کاره و دروسط راه رها گردیده و با نظام حاکم سازش به عمل آمده است . ضرورت ایجاد و استحکام حزب کمونیست بمثابه حزب سیاسی پیشاهنگ پرولتاریا و به ثمر رساندن این ضرورت و تلاش ، سخنی از پیروزی نهایی مرحله ملی – دموکراتیک انقلاب نمی تواند درمیان باشد ، چه رسد به گذار به انقلاب سوسیالیستی و حرکت به سوی کمونیزم . بدین سبب سهمگیری انقلابیون پرولتری در مبارزات ملی – دموکراتیک بدرفش مستقل و تلاش بخاطر تامین رهبری پرولتری بر این مبارزات مفهومی جز شرکت با درفش مستقل حزب کمونیست در این مبارزات و تلاش ها بخاطر تامین رهبری حزب نمی تواند داشته باشد.

به یقین تا زمانیکه حزب کمونیست وجود نداشته باشد ، اساسی ترین وظیفه انقلابیون پرولتری مبارزه بخاطر تاسیس حزب است . اما پس از آنکه حزب تاسیس گردید ضرورت تحکیم هرچه بیشتر ایدئولوژیک – سیاسی و تشکیلاتی حزب در قدم اول و ضرورت گسترش آن و ایجاد پایه توده ای حد اقل لازمه برای آن درقدم بعدی پیش می آید تا مرحله تدارک جنگ خلق با موفقیت به پایان رسیده و حزب و توده ها قادر گردند جنگ را آغاز کرده و به پیش سوق دهند بی گمان پیداست تا زمانیکه حزب استحکام ایدئولوژیک – سیاسی و تشکیلاتی و گسترش لازمه را کسب نکرده باشد و پایه توده ای حد اقل مورد لزوم در میان پیشروان توده ها برایش سازماندهی نشده باشد ، نمی توان از اختتام مرحله تدارک برای جنگ خلق و بر پایي عملی آن صحبت به عمل آورد . البته این گفته هرگز به این معنی نیست که مرحله تدارک سال های سال تحت نام تامین استحکام و گسترش حزب و تامین پایه توده بی برای آن ، به درازا کشیده شده و اجرای وظایف مبارزاتی به هدفی در خود مبدل گردد . ولی در هر حال جنگ خلق را که يك آگاهانه است و از جنگ ها و خیزش های مسلحانه خود بخودی توده ها ، فرق کیفی دارد . فقط می توان طبق نقشه و پس از تامین ملزومات ضروری اولیه آن ، بر پا کرده و به پیش برد . تامین استحکام لازمه

حزب به عنوان محور کار و بعد از آن حد معینی از گسترش صفوف حزب و سازماندهی یک پایه توده‌یی اولیه، اجزاء مهم این ملزومات محسوب می‌گردند.

ضرورت استحکام حزب، صیقل دادن هرچه عمیقتر و گسترده‌تر سلاح ایدئولوژیک - سیاسی حزب (خط ایدئولوژیک - برنامه سیاسی و استراتژی مبارزاتی) و تحکیم هرچه بیشتر تشکیلات آنرا ایجاب می‌نماید. همانگونه که ضرورت گسترش حزب و ایجاد پایه توده‌یی برای آن مستلزم پیشبرد فعالیت‌های دعوت و تنظیم برای گسترش صفوف حزب و پیشبرد تبلیغات و افشاگری‌های سیاسی در میان توده‌های مردم بویژه پیشروان آنها و سازماندهی آنها برای وارد شدن به مرحله اقدامات مبارزاتی عملی توده‌یی است. به همین جهت حتی در مرحله تدارک برای آغاز جنگ خلق، کار توده‌یی نمی‌تواند نباید یک کار مطلق ملی - دموکراتیک تلقی گردد، چه رسد به مرحله آغاز و پیشبرد جنگ خلق. حزب باید برنامه‌ها و شعار مبارزاتی‌اش را در میان توده‌های مردم ببرد و توده‌های مردم، بویژه پیشروان آنها، راباین برنامه‌ها و شعارها آشنا سازد. در نتیجه خواهی‌خواهی سطح معینی از تبلیغ و ترویج و سازماندهی کمونیستی در میان توده‌ها پیش می‌آید و باید پیش‌بیاید تا حزب قادر گردد علاوه از پیشبرد فعالیت‌های ملی - دموکراتیک در میان توده‌ها به مثابه شکل عمده کار توده‌یی به جلب و جذب پیشروترین توده‌ها به صفوف حزب نیز اقدام نماید. فقط به این صورت می‌توان در مسیر توده‌یی ساختن حزب حرکت کرد.

وقتی ما از فعالیت توده‌یی حزب کمونیست صحبت بعمل می‌آوریم، منظور ما عمدتاً فعالیت در میان دهقانان بویژه دهقانان فقیر است زیرا که دهقانان نیروی عمده انقلاب ملی - دموکراتیک و شعار انقلاب ارضی، شعار محوری آن است. اما درعین حال کار در میان کارگران و خرده بورژوازی شهری را نیز مد نظر داریم. تا آنجائیکه مربوط به گسترش صفوف حزب می‌گردد، فعالیت در میان کارگران و روشنفکران انقلابی را همیشه، بویژه در مراحل تاسیس حزب و تامین استحکام اولیه آن، می‌توان و باید بادیست باز تری به پیش برد.

به این ترتیب فعالیت مبارزاتی توده‌یی که عمدتاً همان فعالیت مبارزاتی ملی - دموکراتیک است، نباید به مفهوم پائین کشیدن درفش مستقل پرولتری از میان توده‌ها و به اصطلاح در زیر بغل زدن این درفش تلقی گردد. بر عکس صرفاً آن نوع فعالیت مبارزاتی در میان توده‌های مردم سزاوار نام کار توده‌یی است که زیر درفش مستقل پرولتری پیش برده شود. کار توده‌یی و یا حتی تمایلات و خواست‌های استوار این مسئله بویژه مادامیکه جنبش‌های خود جوش توده‌یی و یا حتی تمایلات و خواست‌های جدی توده‌یی برای دست زدن به مبارزات، سربلند می‌کنند، جدی‌تر و ضروری‌تر می‌گردد. درچنین حالاتی کشش‌های قوی در آمیختن با این جنبش‌ها و تمایلات و خواست‌ها، در صورتیکه از پشتوانه ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی مستحکم لازمه برخوردار نباشد، معمولاً به دنباله روی از توده‌های مردم، در سطوح و درجات مختلف، منجر می‌گردد. سطح معینی از تمایل به این نوع دنباله روی را در " طرح پیشنهادی برای تشکیل جبهه آزادیبخش خلق‌های افغانستان " می‌توان مشاهده نمود که وجه بارز آنرا، علیرغم ایستادگی روی شعارهای طبقاتی و ملی مبارزات ملی - دموکراتیک، جبهه‌بازی قبل از فرارسیدن مرحله لازم مبارزاتی (مرحله بعد از آغاز جنگ خلق و ایجاد پایگاه‌های انقلابی) و تمایل به عقب کشیدن نسبی و لو موقتی درفش مبارزاتی آشکار حزبی از متن این مبارزات، تشکیل می‌داد. درس‌های مربوط به این موضوع را باید بخوبی فرا گرفت و بخاطر سپرد و برای بروز این نوع دنباله روی درآینده، مجرا و منفذی باقی نگذاشت.

در میان جنبش‌چپ افغانستان (چپ ضد سوسیال امپریالیزم شوروی) نمونه‌های بسیار زشتی از دنباله روی در زمان آغاز مبارزات وسیع علیه رژیم مزدور خلق و پرچم و بعد، تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی شوروی بر کشور، بروز نمود. وجوه مشخص این دنباله روی را نه تنها

افتادن به دنبال توده های مردم بلکه حتی افتادن به دنبال احزاب ارتجاعی اسلامی، تثبیت این دنباله روی دربرنامه های سازمانی و جبهه سازی حتی قبل از تشکیل حزب و نیز پوشش گرفتن در جبهات نظامی اسلامی، تشکیل می داد. می توان گفت که این نوع دنباله روی تقریباً فراگیر بود و تمامی بخش های جنبش چپ را به درجات مختلف فرا گرفته بود. اما بدترین نمونه سازمانی آن سازمان رهایی و سازمان آزادیبخش مردم افغانستان بودند که اولی حتی انقلاب اسلامی را و دومی کمی خفیف تر از آن جمهوری اسلامی رادرمتن برنامه سازمانی شان تثبیت نموده بودند. هر دو این سازمان به جبهه بازی های قبل از تاسیس حزب دست زده، یکی "جبهه مبارزین مجاهد" و دیگری "جبهه متحد ملی" را با خواست برقراری جمهوری اسلامی به راه انداخته بودند. در برنامه "جبهه متحد ملی" شعار های طبقاتی و ملی مبارزات ملی - دموکراتیک تا حد بسیار زیادی و دربرنامه "جبهه مبارزین مجاهد" به نوبسیار عمیقی به فراموشی سپرده شده بود.

واضح بود که این دنباله روی صرفاً دنباله روی از تمایلات عقبمانده توده های مذهبی نبود بلکه بدتر از آن دنباله روی از احزاب اسلامی ارتجاعی را نیز در بر داشت. در واقع جنبشی که علیه رژیم مزدور "خلق و پرچم" و بعد تجاوز شوروی به راه افتاد، حتی از همان ابتدا صرفاً خود بخودی نبود. گرچه عنصر خود جوشی از ابتدا در آن بسیار قوی بود. تحریکات، تبلیغات و سازماندهی و تمویل احزاب ارتجاعی اسلامی از همان ابتدا نقش معینی در آن بازی می کرد که بعد از تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی و باز شدن هرچه بیشتر دستان مداخله گر امپریالیست های غربی و مرتجعین منطقه، بر میزان این نقش بطور روز افزونی افزایش به عمل آمد. بناء حمل شعارهای اسلامی صرفاً مشخصه جنبش خود جوش نبود، بلکه مشخصه حرکات آگاهانه احزاب اسلامی نیز بود. در واقع همین حرکات آگاهانه بود که شعارهای اسلامی را متن جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی هر روز بیشتر از پیش مستحکم تر و گسترده تر گردانید. اما مشی های دنباله روانه برای سال های سال اسلام بازی شانرا تحت نام پیوند با توده ها و پیشبرد مشی توده یی توجیه می نمودند.

این تسلیم طلبی طبقاتی اگر از یکجانب به عنوان یکی از عوامل تقویت روز افزون نیروهای ارتجاعی اسلامی در متن جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی عمل نمود، از جانب دیگر خط گزاران خود را به سوی تسلیم طلبی ملی در قبال امپریالیست های غربی و حتی تا حدود معینی به سوی تسلیم شدن نیروهای نظامی معینی از "ساما" به رژیم مزدور، تبارزی از تسلیم طلبی ملی در قبال سوسیال امپریالیزم شوروی بود.

اما بعد از خروج قوای شوروی از افغانستان و فروپاشی حکومت نجیب، بخش ها و افراد زیادی از منسوبین سابقه جنبش چپ کشور، کاملاً و بصورت تمام و کمال از صفوف این جنبش خارج شده و حتی ادعای صرف منسوب بودن به آنرا نیز کنار گذاشتند. عده ای از آنها از فعالیت های سیاسی بصورت کامل گوشه گیری نموده و در مسایل زندگی روزمره فرو رفتند. بخش دیگری از آنها بصورت منفرد و یا گروپیک با استفاده از تعلقات قومی و ملیتی در درون احزاب اسلامی هم ملیتی شان جاگرفته و به بیرق برداران جنگ های ارتجاعی و ناسیونالیزم ارتجاعی مبدل گردیدند. اما عده دیگری از آنها، بویژه در خارج از کشور، به برآمدهای سیاسی به اصطلاح مستقل از دارودسته های اسلامی حاکم بر کشور، دست زده اند. این بخش که ملغمه ای از اسلام بازی، ناسیونالیزم ارتجاعی، لیبرالیزم نا پیگیر و تسلیم طلبی در قبال قدرت ها و مراجع امپریالیستی را با خود حمل می نمایند. تمام شعار ها و خواست های مبارزاتی انقلابی و ملی - دموکراتیک را رسماً و علناً کنار گذاشته و طالب اجرای اصلاحات حقیرانه ای در نظام ارتجاعی حاکم هستند، آنهم توسط امپریالیست ها و مراجع امپریالیستی. این بخش برنامه های آشکار ارتجاعی ضد

انقلابی و پروامپریالیستی شان را با ظاهرسازی توجه به سطح خواست ها و آمادگی های توده های مردم ، ارائه می نمایند. اما به خوبی روشن است که نه تنها اساس این برنامه ها ، بلکه انگیزه های آگاهانه مطرح کنندگان آن نیز در اصل نه توجه به خواستها و آمادگی های موجود توده های مردم ، بلکه جلب توجه مقامات و مراجع امپریالیستی است ، تا بلکه نظرلطفی بسوی آنها افکنده و از حمایت های مالی و سیاسی خود ، بهره مند شان سازد . هر سند برنامه ای ، هر اعلامیه و هر نشریه ای که از سوی گروه های مثل شورای دموکراسی ، " کمیته آمادگی نهضت ملی " " نماد " و گروه های مشابه دیگر بیرون می آید ، باصراحت تمام و به نحو بسیار علنی تسلیم طلبی طبقاتی ملی و مواضع ارتجاعی و مزدور منشانه آشکار آنها را نشان می دهد . آخرین برآمد این نوع تسلیم طلبی طبقاتی و ملی واتخاذ مواضع آشکار ارتجاعی و پرو امپریالیستی ، انتشار سندی بنام " منشور جبهه مقاومت ملی افغانستان " واز طریق آن اعلام موجودیت جبهه مذکور است .

" منشور جبهه مقاومت ملی افغانستان " از وجوه مشخص زیرین برخوردار است :

1 - عدم موضعگیری علیه تئوکراسی حاکم ، عدم طرح خواست دموکراتیک جدایی دین از دولت ، گرایش تئوکراتیک و تسلیم طلبی در قبال تئوکراسی حاکم .

2 - تحلیل غیر علمی از تاریخ دوصد سال اخیر افغانستان یعنی تحلیل از تاریخ نه بر مبنای مناسبات و مبارزات طبقاتی بلکه بر مبنای مناسبات میان اقوام و ملیت ها و مبارزات اقوام و ملیت ها و این مناسبات و مبارزات را یگانه نیروی محرک تاریخ شمردن .

3 - فقدان موضعگیری علیه امپریالیزم و به بیان روشنتر داشتن مواضع تسلیم طلبانه آشکار در مقابل امپریالیزم و براین مبنا عدم خواست سرنگونی سلطه امپریالیزم بر کشور و به بیان دیگر خواست حفظ وبقای این سلطه .

4 - عدم موضعگیری در جهت دفاع از منافع و خواست های زحمتکشان و توده های خلق و نادیده گرفتن کامل این منافع و خواست ها .

5 - عدم موضعگیری درمقابل نیمه فیودالیزم و طبقه فیودال و مرتبط با آن عدم موضعگیری علیه بورژوازی کمپرادور و بورژوا کمپرادور ها و درواقع تایید سلطه نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور .

6 - عدم ایستادگی علیه شوونیزم مرد سالار و عدم درک ضرورت شگوفائی مبارزات حق طلبانه زنان .

7 - بی باوری روی ضرورت قطعی برپایی و پیشبرد جنگ علیه طالبان و استراتژی مبارزاتی مسالمت آمیز و غیر جنگی را همسنگ استراتژی جنگی دانستن و به بیان روشن تر تسلیم طلبی استراتژیک در مقابل طالبان .

8 - سلطه ناسیونالیزم ارتجاعی هزارگی به صورت روشن و صریح بر هر سه بخش متن منشور یعنی بخش های تحلیل تاریخی ، بررسی اوضاع جاری و اهداف .

9 - دموکراسی خواهی ارتجاعی یعنی دموکراسی خواهی ای که به ضد ارتجاع است و نه ضد امپریالیزم .

طبیعی است که وقتی چوکات سیاست ، مبارزات سیاسی و ایجاد تشکیلات سیاسی را دراصل الزامات مراجع تمویل کننده ارتجاعی و امپریالیستی تعیین نماید ، تسلیم طلبی های طبقاتی و ملی حد و مرزی نمی شناسد و بی مسلکی های سیاسی جای هرگونه پرنسیب و اصول سیاسی را بصورت تمام وکمال می گیرد. دراین نوع سیاست تجارتي ، اتخاذ مواضع ارتجاعی و ضد انقلابی حتی در سطح مواضع " منشور جبهه مقاومت ملی افغانستان " نیز باقی نمی ماند بلکه درسطوح فوق العاده زشت و تهوع آور دیگری نیز می توانددبراه افتدکه نشاندهنده بی مسلکی تمام عیار سیاسی و اجتماعی و علامت سقوط در جایگاه منحط ترین و جاهل ترین عناصر خرافاتی و ارتجاعی خواهد بود .

پیشبرد مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیزم بدون پیشبرد مبارزه علیه اپورتونیزم - در اشکال و صور گوناگون و مختلف آن ناممکن است. در حال حاضر " سیاست تجارتي " بر خاستگان از لجنراز ارتداد و خیانت بدترین نوع اپورتونیزم و وقیحانه ترین شکل آن است و مبارزه علیه آن در راس مبارزه علیه اشکال گوناگون اپورتونیزم قرار دارد.

خشم زنان نیروی قدرتمندی در راه انقلاب

ستم بر زن بعد جهانی دارد. نصف انسان های کره خاکی در دایره ستم جنسی بسر می برند و ادعای مبنی بر برابری میان زنان و مردان يك ادعای دروغین میباشد. امپریالیست ها از زنان بعنوان کالای تجارتي استفاده می نمایند و در نمایشات تجارتي آنان را در بازارهای جهانی عرضه می کنند. در کشورهای تحت سلطه که عموماً مناسبات نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی تسلط دارد زنان بصورت جدی تري تحت ستم قرار دارند. در این کشور ها آشکارا و بعنوان يك قانون به رسمیت شناخته شده زنان را بردگان مردان بحساب می آورند و آنان را مانند هر چیز دیگر ملکیت مردان می شمارند.

شدیدترین نوع این ستم بر زنان را می توان در افغانستان مشاهده نمود. زنان این کشور در بدترین وضعیت و تحت شدیدترین فشارها بسر برده و ستم جنسی و وحشیانه ای بر آنها اعمال می گردد. باروی کار آمدن طالبان حدت و شدت این فشار بیشتر گردیده و حلقه این ستم تنگتر گردیده است. ستم بر زنان افغانستان از تمام روزنه های اجتماع بیرون آمده و زنان مجبوراند در تمام حلقات اجتماعی از خانواده گرفته تا گستره کشوری بار این ستم را متحمل گردند. از ادوار گذشته های دور تا حال نقش زن بعنوان انسان نیدخل در مسایل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه نادیده گرفته شده و تمامی این عرضه ها عملاً تحت تسلط مردان قرار داشته است. چون مردسالاری يك قانون مسلط بر جامعه می باشد، جو مسلط اجتماعی طوری است که می توان گفت همه مردان بنحوی شوونیزم مردسالار را با خود حمل می نمایند.

باورود طالبان در عرصه سیاسی کشور و مسلط شدن آنان بر امور مملکت فشار ستم بر زنان چند برابر گردیده است. وضعیت زنان آنچنان است که حتی حامیان امپریالیستی طالبان " مدافع حقوق زنان " این کشور گردیده اند و این جز عوام فریبی چیزی دیگری نیست. امپریالیست ها بدنبال حقوق انسانها، منجمله زنان، بلکه در پی منافع اقتصادی و سیاسی خود شان هستند. ولی اینکه حتی آنان ناگزیراند با سیاست های طالبان در مورد زنان همنوایی نشان دهند، خود نشان می دهد که این سیاست ها تا چه حد وحشیانه، جاهلانه و غیر قابل تحمل است.

مسئله زنان يك مسئله اصلی جامعه محسوب می گردد. شوونیزم مردسالار و اعمال ستم بر زنان یکی از اجزای اصلی ساختار جامعه است و در پیوند با ستم طبقاتی، ملی و سعت عمومی می گیرد. اشکال سه گانه ستم (طبقاتی، ملی و جنسی) با هم توأم بوده، از همدیگر متأثر گردیده و متقابلاً بالایی همدیگر تاثیر می گزارند. به همین جهت مبارزه برای رهایی زنان از مبارزه طبقاتی و ملی جدایی ناپذیر بوده و بدون پیشبرد مبارزه علیه تمامی این اشکال ستم موفقیت نهایی در امر مبارزه انقلابی ناممکن می باشد.

در شرایط و اوضاع فعلی که بر حدت و شدت ستم بر زنان از طرف ارتجاع حاکم بطور روز افزون افزایش به عمل آمده است تکیه روی مسئله زنان يك امر بسیار جدی در پیشبرد مبارزه انقلابی را تشکیل می دهد. انقلابیون با تکیه روی مسئله زنان می توانند گام های جدی در مسیر مبارزه بخاطر سرنگونی نظام موجود به پیش بردارند.

واضح است که بدون سرنگونی نظام موجود نمی توان از قرار گرفتن زنان در مسیر رهایی کامل سخنی بمیان آورد زیرا که ستم بر زن بخشی از نظام مسلط ارتجاعی موجود است و در پیوند با سایر اشکال ستم قرار دارد. از این جهت فقط آن نیروی می تواند روی مسئله زنان بعنوان يك قضیه جدی نگاه کند که در صدد تحول بنیادی و ریشه ای در جامعه باشد نمی تواند از مبارزه بخاطر رهایی کامل زنان سخنی بمیان بیاورد نیروایکه علیه تمامی اشکال ستم یعنی ستم طبقاتی، ملی و جنسی مبارزه نکند و در صدد تغییر اساسی مناسبات اجتماعی نبوده و در نهایت حافظ نظام موجود باشد. در نهایت امر صرفا می تواند تا حدود معینی از تغییر اشکال ستم برزنان و در بهترین حالت از تخفیف کم و بیش آن سخنی بمیان بیاورد. ولی هرگز نمی تواند مبارزه بخاطر رهایی کامل زنان را احیاء نماید. به همین جهت تغییر حکومت ها بدون ایجاد تحول و تغییر اساسی در جامعه ممکن است وضعیت زنان را کمی بهتر نماید ولی هرگز نمی تواند بار ستم مرد سالاری را بصورت کامل از دوش آنها بردارد.

مبارزه حق طلبانه زنان را باید در ارتباط با مبارزه طبقاتی انقلابی و ملی انقلابی به پیش برد و یک چیز جداگانه و در خود بحساب نیاورد. ولی این گفته هرگز به این معنی نیست که نیروی انقلابی زنان را باید کم اهمیت شمرد و مسئله زنان را به یک امر فرعی مبدل گردانید. نصف نفوس جامعه را زنان تشکیل می دهند و خشم آنان نیروی قدرتمندی در راه انقلاب است که اگر کاملاً رها گردد نیروی مهیبی در سرنگونی نظام ارتجاعی مسلط خواهد بود. با بسیج زنان و ارتقای سطح آمادگی مبارزاتی آنان بعنوان کتله عظیمی از انسانها که زیر ساطور شوونیسم مرد سالار خورد می گردند می توان یک نیروی قدرتمند و قهار انقلابی را بحرکت درآورد. جنبش انقلابی کشور توأم با مبارزه به خاطر پرنمودن خلاهای دیگر خویش باید در صدد پرنمودن خلاء گاه های خود در مورد مسئله زنان بعنوان يك مسئله جدی بر آید. بسیج زنان در مسیر انقلاب صفوف مانرا پر بارتر و و سنگرهای مانرا مستحکمتر می نماید. با پیشبرد مبارزه فعال و پیگیر برای تقویت جنبش زنان می توان خود اعتمادی و اتکاء بخود در امر پیشبرد مبارزات را در وجود زنان تقویت کرد و این جنبش را به بخش فعالی از کل جنبش انقلابی مبدل کرد. با بالابردن سطح آگاهی و ارتقای مبارزاتی زنان گام مهمی در جدی گرفتن و مهم شمردن مبارزه حق طلبانه آنان محسوب می گردد. آگاهی انقلابی را باید بی محابا در میان زنان برد و پیشروترین آنان را از خرده کاری های زندگی روزمره رها نمود و در میدان مبارزات انقلابی و مشخصا مبارزه به خاطر رهایی زنان فعال کرد. زنان نباید منتظر مساعد نمودن زندگی انسانی برای شان از طرف قدرت های امپریالیستی و مزدوران آنان باشند. این گونه انتظار داشتن و منتظر بودن از شدت ستم نمی کاهد بلکه آنرا افزایش می دهد. ستم برزنان به مفهوم به مصاف طلبیدن آنان و اعلان و پیشبرد جنگ علیه آنان است. این مصاف و جنگ باید با صلاهی جنگ پاسخ داده شود. جنگ ستمدیدگان با نظام پوسیده ارتجاعی و ستمکار. جنگ باید با جنگ پاسخ داده شود زیرا دشمن را فقط می توان با نیروی قهار انقلابی از پای درآورد و نابود کرد. سرنگونی شوونیسم مردسالار طالب پیشبرد جدی ترین و پیگیرترین شیوه های مبارزاتی و جنگ است و فقط به این صورت می توان دیوارهای پوسیده آنرا از بیخ و بن ویران کرد. با تسلیم شدن و سرفرود آوردن در مقابل این هیولای مهیب فقط و فقط میتوان ستم و بردگی را ابقا نمود و بازم بر عمر منحوس آن افزود.

مسئله زنان یک نقطه ضعف بسیار جدی دشمن است و دشمن خوب می داند که اگر زنان در عرصه مبارزات انقلابی فعال شوند تهدید بزرگی علیه موجودیت نظام پوسیده و تاریخ زده اش بوجود می آید. این یکی از بزرگترین نقاط ضعف دشمن است. باید از این نقطه ضعف جدی حد اکثر استفاده را بعمل آورد. زنان باید بدانند که جز با تکیه بر نیروی قهر انقلابی امکان رهایی کامل

میسر نیست . گره تضاد ستم جنسی ، ملی و طبقاتی را فقط می توان با ضربه شمشیر گشود ، شورش بر حق است !
 نابود باد نظام پوسیده مرد سالار!

به پیشواز طرح برنامه حزب مائوئیستی ایران

اخیرا طرح برنامه حزب کمونیست ایران توسط اتحادیه کمونیست های ایران ارایه شده است . اعلام این برنامه قدم بزرگی برای پرولتاریای ایران است که موجبات نشاط و شادی کمونیست های جهان را فراهم آورده است . کمونیست های افغانستان نیز از این پیشروی کمونیست های ایران و اعلام برنامه ای که حاصل و دستاورد مبارزات کمونیست های ایران از دوران های طوفانی و پرتلاطم مبارزاتی چند دهه گذشته ایران می باشد ، به شورا آمده و از آن به گرمی استقبال می کنند .

این برنامه از اهمیت خاصی برخوردار است زیرا که برنامه حزبی پرولتری را که برایدئولوژی م . ل . م استوار است برای اولین بار در ایران ارائه می کند .

انقلاب کبیر اکتبر در روسیه تحت رهبری حزب بلشویک الهام بخش تاسیس حزب کمونیست ایران تحت رهبری حیدر عمواوغلی در دهه 20 میلادی (دهه اول قرن حاضر شمسی) شد . گرچه طبقه کارگرایان از نظر کمی ضعیف و از نظر سیاسی بی تجربه بود ، اما با تشکیل حزب خود توانست در عرصه سیاسی و مبارزاتی حاد آن دوران نقش ایفا نماید و اعتماد و احترام توده های مردم را به خود جلب کند . اما جوانی این طبقه و بی تجربگی حزبی آنرا در مقابل سرکوب و حشیانه ارتجاع حاکم و خطوط غیر پرولتری و اپورتونیستی ضربه پذیر کرد و ضربات وارده بر آن مانع نضج گیری این حزب شد .

از آن زمان طبقه کارگرایان از حزب سیاسی خود محروم ماند . هر چند که این طبقه پیوسته در صف اول مبارزات قرار داشته حزب توده که در دهه 20 شمسی تاسیس شد . در دوره های طوفانی سالهای 22 ، 29 از پایه توده یی وسیعی برخوردار بود . اما این حزب هیچگاه حزب طبقه کارگرایان نبود . بلکه در بهترین شرایطش حزب رفرمیست بود که خود را مشغول کارهای پارلمانی کرده و آماده بود تا برای گرفتن چند چوکی در پارلمان ، با گرفتن چند پست وزارت منافع اساسی توده ها و طبقه کارگر را به معامله بگذارد . در همان دوران بود که کودتای شاه با کمک همه جانبه امپریالیزم آمریکا و سازمان جاسوسی اش " سیا " انجام گرفت و سرکوب جنبش بپاخاسته توده مردم آغاز شد دولت ملی دکتر محمد مصدق را سرنگون کرد . حزب توده که از امکانات و پایه توده یی وسیع برخوردار بود در میان حیرت همگان هیچگونه عکس العملی نشان نداد و طبقه کارگر و توده های مردم را غیر مسلح در مقابل ارتجاع تنها گذارد . آنگاه این نا رهبران خائن گریخته و خیلی زود به مریدان خروشچف رویزیونیست مبدل گشتند .

در سالهای 41 باردیگر جنبش مردم بپاخاست اما این بار طبقه کارگر نه تنها از حزب خود محروم بود بلکه هیچ گروهی که خود را منتسب به جنبش چپ بداند وجود نداشت و میدان برای لیبرال ها و ارتجاع اسلامی که برای مدت طولانی از صحنه سیاسی جامعه دور مانده بودند خالی ماند تا باردیگر ایده های ارتجاعي و عقب مانده خود را بر این جنبش تحمیل نمایند و جای پای رابرای خود بوجود بیاورند .

خیزش ها و مبارزات گسترده دهه شصت میلادی در سطح جهان ، تاثیرات خود را بر جنبش انقلابی ایران گذارد و روشنفکران انقلابی را به جمع بندی از دوده گذشته جنبش مردم ورهبری رفرمیستی حاکم بر آن واداشت . این جمع بندی از دیدگاه های طبقاتی مختلفی صورت گرفت .

منجمله از دید جریان‌اتی که متأثر از انقلاب کوبا و خط چریکی چه گوارا بودند و راه انقلاب ایران را جنگ چریکی جدا از توده‌ها می‌دانستند.

در همین دوران روشنفکرانی که متأثر از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین تحت رهبری مائوتسه دون بودند نیز برای پیشبرد مبارزه انقلابی در صدد چنین جمع‌بندی برآمدند. از آنجمله سازمان انقلابیون کمونیست (هسته اولیه اتحادیه کمونیست‌های ایران) بود که در سال 1349 اعلام موجودیت کرد. این سازمان بر پایه ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون شکل گرفت و با مرز بندی قاطع علیه رویزیونیسم و خطوط انحرافی و اپورتونیستی بر ضرورت انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری طبقه کارگر استراتژی جنگ طولانی مدت خلق و ایجاد حزب کمونیست برای رهبری این مبارزات تاکید کرد و در همین جریان به مبارزه نظری و سیاسی ایدئولوژیک علیه متأثرین از انقلاب کوبا و خطر رژی دبره و چه گوارا پرداخت. مبارزات این سازمان علیه ارتجاع و امپریالیسم و رویزیونیسم و نماینده آن در ایران (حزب توده) نقش مهمی را در تربیت کادرهای کمونیست ایفا نمود و رویزیونیست‌های توده‌پی را که کمونیسم قلابی سوسیال امپریالیسم روس را بجای کمونیست عرضه می‌کرد و در پی جناح مترقی در رژیم شاه در گشت و گذار بود تا با این حیل مردم را به همزیستی مسالمت آمیز با رژیم شاه فراخواند، رسوا نمود.

باردیگر جنبش کمونیستی ایران کمر راست می‌کرد و جنبش نوین کمونیستی ایران متولد می‌شد. اتحادیه کمونیست‌های ایران از پیوند سازمان انقلابیون کمونیست و گروه پویا که ادامه گروه فلسطین بود در سال 1355 بوجود آمد فعالین گروه پویا نقش مهمی را در مبارزات دانشجویی داخل بخصوص مبارزات عظیم ضد رژیم در مراسم تشییع جنازه جهان پهلوان تختی بازی کرده بودند همچنین سازمان انقلابیون کمونیست و به دنبال آن اتحادیه کمونیست‌های ایران نقش بسیار مؤثری در رادیکالیزه کردن جنبش دانشجویی خارج از ایران داشتند و همچنان مبارزه علیه انحرافیون قدیمی و نوظهور از جمله تئوری ارتجاعی سه جهان و نمایندگان آنان در ایران را به پیش بردند.

در همین اوان سالهای طوفانی انقلاب 57 فرا رسید و طبقه کارگرایران همچنان از حزب خود محروم بود. جنبش نوین کمونیستی علیرغم تلاش بی وقفه اش و مبارزاتی که در عرصه‌های سیاسی ایدئولوژیک نموده بود نتوانست کیفیت لازم را برای تاسیس حزب پیشاهنگ طبقه کارگر کسب کند.

ارتجاع و امپریالیسم که از پیشروی‌های کمونیست‌ها و جنبش چپ در این دوران پرتلاطم به وحشت افتاده بودند سراسیمه به فکر و چاره افتادند و با سازش‌های پشت پرده قدرت سیاسی را به ارتجاع مذهبی و عناصر لیبرال وابسته به آن سپردند تا از تعمیق انقلاب و نفوذ بیشتر جنبش چپ جلوگیری بعمل آورند.

این توانایی بود که طبقه کارگر به خاطر نداشتن حزب خود می‌پرداخت. فعالین اتحادیه کمونیست‌های ایران در این هنگام یعنی در بحبوحه انقلاب و سرنگونی رژیم شاه در عرصه‌های مختلف مبارزاتی در مقیاس سراسری فعالانه حضور داشتند و در این میان از هیچ‌گونه فداکاری و از خود گذشتگی دریغ نورزیدند. ارتجاعیون تازه به قدرت رسیده خیلی زود به دستاورد‌های انقلاب، یکی پس از دیگری حمله ور شدند. در حالیکه دفاع از این دستاوردها برای توده‌های مردم و جنبش کمونیستی و انقلابی حکم مرگ و زندگی را داشت. به همین منظور بود که اتحادیه به سازماندهی در جنبش زنان و جوانان پرداخت و "جمعیت زنان مبارز" را سازماندهی کرد و در دفاع از جنبش حق طلبانه خلق کرد "تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان" را تاسیس کرد که در مبارزه مسلحانه و جنبش‌های دهقانی این خطه نقش مهمی را ایفاء نمود. اتحادیه همچنین با شرکت فعال

خود در عرصه های مختلف مبارزه طبقاتی در دفاع از منافع انقلاب به اندوخته های مبارزاتی کمونیست های ایران افزود. در همین هنگام دو گروه دیگر یکی " رزم خونین " و دیگری " گروه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر " به همراه محافل کمونیستی دیگری که در آستانه انقلاب 57 فعال شده بودند به اتحادیه پیوستند. تلاش های از جانب اتحادیه کمونیست های ایران و سایر نیروها و گروه های کمونیستی برای تشکیل حزب کمونیست بعمل آمد اما این تلاش ها به دلیل اغتشاش و آشفتگی تئوریک و سیاسی ایدئولوژیک حاکم بر اکثر این جریانات نتوانست به نقشه ای برای ایجاد حزب کمونیست ایران تبدیل گردد.

از طرف دیگر شکست پرولتاریا در چین و غصب قدرت سیاسی توسط رهبران سرمایه داری منجر به ایجاد یک بحران سیاسی ایدئولوژیک در جنبش بین المللی کمونیستی گردیده بود. این بحران تأثیرات خود را بصورت عقب نشینی از اندیشه مائو و نفی خدمات مائو به علم انقلاب در بسیاری از جریانات منتسب به چپ بر جای می نهاد. بازتاب این بحران در اتحادیه کمونیست های ایران، به شکل اتخاذ موضعی سنتریستی نسبت به اندیشه مائو ظهور کرد. عواقب چنین سیاستی بصورت کمرنگ شدن اهمیت مسایل جنبش کمونیستی بین المللی جلوه گر شد. این بنوبه خود به معنی کمرنگ شدن اهمیت تشکیل حزب کمونیست و بر افراشتن بیرق مستقل پرولتاریا و رشد خرده کاری و دنباله روی از جنبش خود بخودی بود.

در همین دوران رژیم جمهوری اسلامی و رهبرش خمینی زمینه های قلع و قمع کمونیست ها و سایر نیروهای انقلابی را فراهم می آورد و بالاخره فرمان حمله را در 20 خرداد 60 صادر کرد و کمر به نابودی جنبش کمونیستی و انقلابی ایران بست. بسیاری از نیروهای چپ تاب مقاومت در مقابل این حملات وحشیانه و کم سابقه را نیاوردند. در این زمان اتحادیه کمونیست های ایران با اتکاء به تجارب گذشته، ضرورت سازماندهی مقاومت و پاسخ دهی در مقابل این ارتجاع هار را اعلام کرد. اتحادیه کلیه نیروهای چپ را برای پیشبرد چنین امری فرا خواند و خود نیز بفوریت به سازماندهی آن مشغول شد و جریان سربداران را بوجود آورد. بسیاری از رفقای اتحادیه کمونیست ها در این جریان متشکل شده و در جنگل های مازندران در شمال ایران موضع گرفتند و پس از چندین درگیری با سپاهیان ارتجاع در خزان سال 60 که منجر به نابودی بسیاری از مزدوران رژیم شد بالاخره سربداران قیام آمل را در پنج دلو همین سال بر پا کردند و تعداد زیادی از مزدوران رژیم را نابود نمودند. ندای این قیام در سرتاسر کشور طنین افکند و شور و شوق بی انتهای توده های مردم را برانگیخت. ارتجاع که از این قهرمانی به خود لرزیده بود دیوانه وار به سرکوب توده ها پرداخت.

سربداران با اعلام اینکه قدرت سیاسی از لوله تفنگ بر می خیزد اولین حرکت مستقل را از جانب جنبش کمونیستی ایران برای کسب قدرت سیاسی انجام داد. قیام سربداران نه تنها قیام علیه حکومت خونخوار و ارتجاعي بود بلکه قیام علیه سنتهای موجود در جنبش چپ ایران نیز بود که کسب قدرت سیاسی را یا در برنامه خود نداشت و یا اینکه بصورتی گنگ آنرا به آینده ای نامعلوم موکول می کرد. قیام سربداران قیام علیه آنانی بود که جنبش کمونیستی را دنباله رو این و یا آن طبقه غیر کارگری می ساختند.

این قیام قهرمانانه گسستی بود از انحرافات که در اتحادیه رخنه کرده بود. این گسست راهگشایی بود که می بایست با گسست های بعدی در بطن مبارزات مرگ و زندگی طبقاتی متعاقب آن کامل می شد و چنین شد. علیرغم اینکه تمام رفقای رهبری و بسیاری از کادرهای ارزنده اتحادیه کمونیست های ایران در جریان این قیام و ضربات وحشیانه بعدی رژیم از بین رفتند اما گسست از انحرافات موجود در جنبش کمونیستی و گسست از انحرافات ناشی از موضع سنتریستی ادامه

یافت . این روند با برافراشتن دوباره بیرق مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائو در شورای چهارم اتحادیه کمونیست های ایران در بهار 62 دنبال شد .

اتحادیه بعد از قیام سرداران دوبار در سالهای 61 و 64 شمسی تلاش های دیگری را برای آغاز مبارزه مسلحانه آغاز نمود . اما این تلاش ها ناکام ماند و در این پروسه شمار دیگری از رهبران و کادرهای فداکار اتحادیه در دام جنایت کاران جمهوری اسلامی افتادند . این مسئله لزوم گسست های بیشتر از التقاطات خطی را در مقابل اتحادیه مطرح کرد . پیوستن اتحادیه به " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " نه تنها یک جهش ایدئولوژیک در روند تکاملی خط ایدئولوژیک - سیاسی این سازمان بود بلکه زمینه های مهمی را برای پیشرفت های بعدی اش مهیا نمود . چنین شرایطی این امکان را برای اتحادیه فراهم آورد تا درک عمیق تر از خدمات فنا ناپذیر مائو و اندیشه های او بدست آورد . اتحادیه در ادامه این پروسه با اتخاذ استراتژی جنگ خلق و محاصره شهر ها از طریق دهات خود را از التقاطات زدود . این پیشروی ها بدون شرکت در مبارزه طبقاتی در عرصه جامعه بدون مبارزه علیه انحلال طلبی سیاسی و تشکیلاتی و بدون مبارزه علیه نظرات انحرافی و اپورتونیستی و اکونومیستی که یکی پس از دیگری در برخورد به شکست انقلاب و به کج راه کشاندن مبارزات مردم ظهور می کرد ممکن نبود . یکی از عوامل مهم پایداری اتحادیه پا فشاری بر اصول سیاست های انقلابی پرولتری م . ل . م . است . اتحادیه کمونیست ها با اتکاء به میراث م . ل . م و همچنین سابقه مبارزاتی خود در جامعه ایران و همچنین مبارزه علیه برداشت های اکونومیستی درکش را از ساختار اجتماعی ، اقتصادی و مناسبات زیر بنایی جامعه ایران تعمیق داد و بار دیگر مشخص نمود که بر خلاف یاهو گویی های رایج انحرافی ، جامعه ایران جامعه ای است نیمه فیودال - نیمه مستعمره و این درک را از طریق جزوات و مقالاتی در حقیقت ارگان اتحادیه کمونیست های ایران به جنبش ارائه نمود .

پیشروی ها و دستاوردهای اتحادیه کمونیست های ایران طی 20 سال مبارزه و عبور از حادترین و پر تلاطم ترین دوران تاریخ مبارزاتی ایران و سر بلند کردن از ضربات مهلک جمهوری اسلامی تنها با پافشاری بر مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم و بر افراشته نگه داشتن آن ممکن شد .

مبارزات عملی و نظری در این دوران های پرافت و خیز و سرنوشت ساز مواد و مصالح مهمی را برای اتحادیه فراهم نمود تا از نظر سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی آبدیده تر شود و برنامه حزب کمونیست مائوئیستی ایران را ارائه دهد . اتحادیه کمونیست های ایران با تکیه بر این اصل که برای تاسیس یک حزب کمونیست واقعی خط ایدئولوژیک - سیاسی صحیح تعیین کننده است . بر هرگونه حزب سازی های قلابی خط بطلان کشید . از دوران انقلاب 57 تا بحال برنامه های حزبی گوناگونی بنام طبقه کارگر و کمونیست ارائه شد که غیر از برنامه اولیه حزب کمونیست ایران در دهه اول قرن بیستم هیچ یک از این برنامه ها بیان کننده منافع پایوی طبقه کارگر نبوده و تنها بازتاب نگرش و اهداف خرده بورژوایی و بورژوا رفرمیستی بودند از آن جمله می توان به برنامه حزب کمونیستی که از طرف کومله و سهند در اوایل دهه 60 شمسی ایجاد گردید و همچنین به برنامه حزب کمونیست کارگری که از آن منشعب شد اشاره نمود . این برنامه ها دستاورد های بیش از 150 سال مبارزه طبقه ما در عرصه جهانی را نادیده گرفته، از مارکسیسم ثوری بی آزاری ساخته ، اکونومیسم بورژوایی را عین مارکسیسم جا زده و رفرمیسم را به جای انقلاب به توده ها پیشکش می کنند . آنها می خواهند سوسیال دموکراسی غربی را بجای سوسیالیسم انقلابی بر توده ها تحمیل کنند .

در مقابل طرح برنامه حزب کمونیست ایران خط تمایز میان مارکسیسم و رویونیسم را بدرستی ترسیم می کند و به طبقه کارگر می آموزد که آنان حق دارند علیه هر آنچه ارتجاعی است شورش کنند . هدف سیاسی این برنامه نه چانه زدن و امتیاز گرفتن از طبقات حاکمه ، بلکه سرنگونی

کردن آنها و مناسباتی که آنان نمایندگی می کنند در راستای کسب قدرت سیاسی و پیشروی بسوی سوسیالیسم و هدف نهایی کمونیسم است . این برنامه بیانگر منافع تنگ نظرانه و کوتاه بینانه ناسیونالیستی نیست بلکه هدفش پیشبرد انقلاب ایران در خدمت به انقلاب پرولتاریای جهانی می باشد .

این پیشروی کمونیست های ایران ، می تواند در تقویت جنبش کمونیستی منطقه نقش مهمی را بازی کند . تشکیل حزب کمونیست مائوئیستی ایران می تواند زنجیره احزاب کمونیستی مائوئیستی را از ترکیه به افغانستان و جنوب آسیا (هند ، بنگلادش و نیپال) متصل کند و اتحاد آنها را که از قبل در " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " بوجود آمده است با همکاری های مشخص عملی و سیاسی ایدئولوژیک محکمتر نماید . حزب کمونیست افغانستان به آینده همکاری های عظیم با حزب مائوئیستی که در ایران تشکیل خواهد شد و احزاب مائوئیستی سایر کشورهای منطقه و مبارزه مشترک علیه دشمنان طبقاتی و ارتجاع هار منطقه از جمهوری اسلامی ایران گرفته تا حکومت طالبان و وابستگان محلی و اربابان بین المللی آنها با امیدواری عظیمی می نگرند . حزب کمونیست افغانستان اطمینان دارد که پیشروی های مائوئیست ها به استحکام و عزم مبارزاتی آنها می افزاید . پرولتاریا و کل بشریت مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم (علم رهایی بشر) را در سرتاسر منطقه می پرانند و آنرا به نیروی سهمگینی علیه حکام اسلامی و اربابان امپریالیست شان مبدل می نمایند .

دستاورد های جنگ خلق در نیپال

بیشتر از چهارسال از آغاز جنگ خلق در نیپال می گذرد . جنگی که قدرت خلق را در مقابله با قدرت پوسیده ارتجاعی تجربه می نماید . جنگی که سرنوشت نوینی را برای طبقات پائینی پی ریزی می نماید . جنگی که بدون اتکاء به هیچ قدرت امپریالیستی آغاز گردیده و با اتکاء به نیروی خلق این کشور به پیش می رود . حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) در راس این جنگ قرار دارد . حزبی که توانسته است برای توده ها اعتماد بیار بیاورد . حزبی که با اتکاء بر نیروی خلق این جنگ را به پیش می برد و می داند که تنها راه رهایی و نجات از قید و بند نظام پوسیده همانا پیشبرد جنگ خلق است . پیشروی های چهار ساله این جنگ توجه همه جهانیان را بخود جلب نموده است . اکنون از نیپال به عنوان يك کشور آرام و دارای مناظر زیبا یاد نمی گردد ، بلکه از آن بعنوان يك کشور درحال جنگ یاد می نمایند . دشمنان این جنگ را جنگ چریکی بیرحمانه یا جنگ خونخوار و بی رحم توصیف می نمایند . ولی انقلابیون جهان این را از دید دیگری نگاه می نمایند . جنگ الهام بخش ، جنگی که پیروزی ها و دستاورد های جهانی دارد . جنگی که با پیشروی های آن ما شاد می گردیم و دشمنان ما غمگین .

جنگ خلق در نیپال توسط نیروی نظامی ضعیفی آغاز گردید . و عمدتاً همان سلاح های محلی و قدیمی مردم را شامل می شد . درطول این چهار سال گروه های کوچک به گروه های بزرگ نظامی تبدیل گردیده و ارتش خلق که متشکل از دهقانان ، کارگران و ملیشیا های روستایی اند تشکیل گردیده است . منطقه ای که ارتش خلق آنرا تحت کنترل دارد بیشتر از دویست میلیون نفر باشنده دارد و تمام این مردم عملاً زیر چتر دولت نوین خلق بسر می برند . از این منطقه بعنوان پشت جبهه برای ارتش خلق استفاده می شود . اکنون توده های ساده دهاتی نیپالی به جنگ جویان انقلابی مبدل گردیده اند و زنان و دهقانان فقیر که ضعیف ترین نیرو بحساب می آمدند فرماندهان گروه های نظامی ارتش خلق گشته اند و عملاً آنرا رهبری می نمایند و درکمینه های قدرت نوین خلق عضویت کسب نموده اند .

در مناطق آزاد شده، حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) به برقراری کمیته های قدرت نوین خلق اقدام می نمایند و با استفاده از قدرت سیاسی بدست آمده به سرنگون نمودن مناسبات اقتصادی و اجتماعی کهن دست زده و مناسبات نوین اقتصادی و اجتماعی را بوجود می آورد .

اخیرا حزب کمونیست نیپال مصمم گردید تا قدرت نوین خلق را بصورت علنی مستقر نماید . به همین منظور در مناطق پایگاهی انتخابات علنی برگزار کرد تا توده ها بتوانند آزادانه و مستقیما به شکل دادن ارگان های دولت نوین اقدام نمایند . افراد کاندید شده شامل نمایندگان حزب کمونیست و همچنان نمایندگان دهقانان ، زنان و روشنفکران چپ و اقلیت های ملی بودند که در انتخابات شرکت کرده و ارگان های قدرت نوین خلق را تشکیل می دادند . اقشار مختلف توده ها با هر گرایش سیاسی حق داشتند در انتخابات شرکت نمایند و رای بدهند . فقط دشمنان طبقاتی (ملاکین ، بوروکراتها و غیره) از حق دادن رأی محروم بودند . انتخابات در مناطق آزاد شده همزمان با برگزاری انتخابات برای شورای دولتی برگزار گردید . در بسیاری مناطق که دولت کمپاین های انتخاباتی برپا نموده بود کسی حاضر نشد کاندید شورا انتخاب شود و در بعضی مناطق حتی یک نفر هم رأی نداد . شکست دولت برای انقلابیون پیروزی بزرگی بود . نشرات مترقی و مستقل و حتی بعضی از روزنامه های دولتی این دوانخابات را با هم مقایسه کردند و گفتند که انتخابات دولتی یک انتخابات نمایشی و درمقابل انتخابات مائوئیست ها بیان دموکراسی واقعی بوده است .

پیشبرد جنگ خلق و وظیفه مرکزی حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) می باشد . اما تطبیق برنامه های حزب کمونیست در مناطق آزاد شده نیز از جمله وظایف مهم می باشد این برنامه ها عبارت اند از : ریشه کن کردن فئودالیزم و کوتاه کردن دست ملاکین و رباخواران بانکها از جان و مال دهقانان . برقراری برابری میان زن و مرد و واژگون کردن تمام آداب و سنن فئودالی ضد زن و قیودات دیگری که بر دست و پای زنان است و تضمین حقوق ملل و اقوام مختلف . علاوتا در مناطق آزاد شده فعالیت در ساحات خدمات صحتی ، آموزشی و توسعه اقتصادی . بخش امنیت و مالی آغاز گردیده است .

تکیه روی مسئله جبهه متحد که در پهلوی حزب و ارتشی یکی از سه سلاح انقلاب دموکراتیک نوین می باشد برای حزب کمونیست اهمیت حیاتی دارد که در اساس روی اتحاد کارگران و دهقانان استوار می باشد . ولی حزب کمونیست نیپال با تحلیل از خصوصیت ویژه جامعه نیپال اقلیت های ملی و قبایل کوهستانی را که از جهات مختلف تحت نظام موجود رنج می برند . با تکیه روی خواست های عادلانه آنان ، را نیز در جبهه متحد فراخوانده و اکثر آنان به جبهه متحد پیوسته اند .

فعالیت حزب کمونیست نیپال در شهرها عمدتا استوار است بر سازماندهی و بسیج سیاسی توده ها، ولی برخی عملیات نظامی کوچک نیز سازماندهی می گردد . حزب کمونیست سیاست های دولت را افشاء نموده و در اعتراض به آن اقدامات در شهر ها جنبش های توده های برهه می اندازد .

فعالیت های مطبوعاتی حزب نیز گسترده است . علاوه بر روزنامه های محلی ، روزنامه نگاران مترقی در روزنامه هایی که وسیعا منتشر می شوند بدون ترس دست به انتشار واقعیات می زنند . در ماه حمل امسال (1379) هفته نامه انگلیسی گاردین چنین نوشت " هفته گذشته مائوئیست های نیپال فراخوان اعتصاب دادند و کشور را به حالت تعطیل درآوردند . برخی رسانه ها خبر ازدهها عملیات توسط چریک ها دادند . گاردین به این نکته نیز اشاره کرد که چریک های مائوئیست نیپال... بخشی از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هستند که گروه راه درخشان (حزب کمونیست پرو) و مائوئیست های هند نیز بخشی از این جنبش می باشند .

(تایپ مجدد توسط " حبیب ")